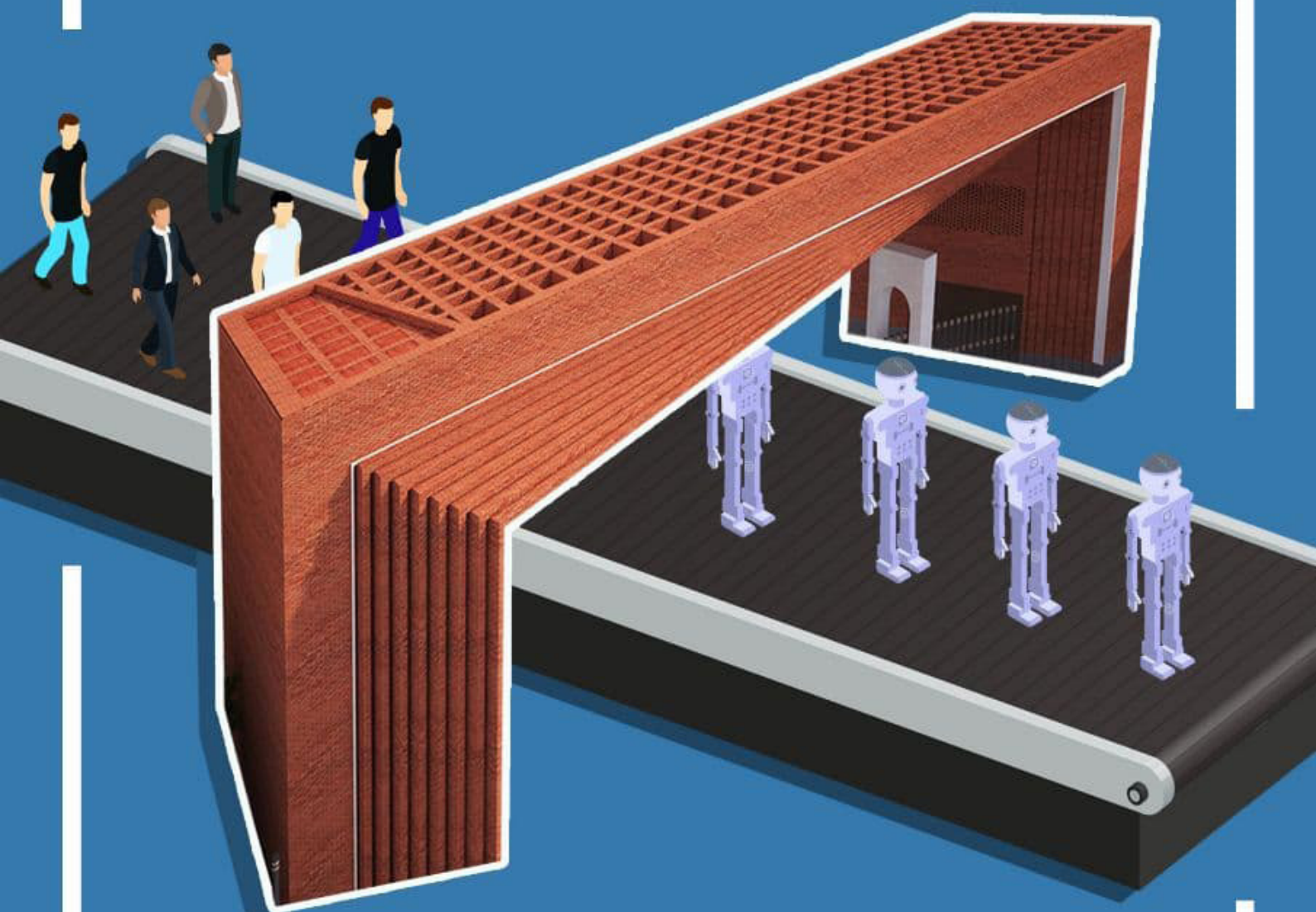




شماره هشتاد و یکم
جمعه ۵ دی ماه ۱۳۹۹

ربات کارخانه انسان سازی

نگاهی به سیستم دانشگاه های امروز



سرمقاله

به قلم امیرعلی کتیرایی

ورودی ۹۸ مهندسی عمران



یک زمین حاصل‌خیز با کلی سرسبزی و طراوت، با یک دنیا نشاط و روحیه، به همراه معدنی از انگیزه و تلاش، که اگر درست به آن رسیدگی نشود، نه تنها نتیجه‌ای نخواهد داد، بلکه ضرر هم پشت‌بندش حاصل می‌شود؛ محیطی که قرار بود به گلستان تبدیل شود و ثمره‌اش ماندگاری بی‌نظیری داشته باشد، همانند باتلاقی می‌شود که فقط و فقط در خودش می‌کشد و دفن می‌کند.

اما شاید سوالی، گوشه‌ی ذهنتان پرسه بزنند که رسیدگی درست و شرایط ایده‌آل، چگونه رقم می‌خورد؟ خب، شاید جواب دقیق را ندانیم، ولی این را هم باید گفت که با سلام و صلوات، به نتیجه ای نمی‌رسیم. کسی که مسئولیت دارد، باید از بالا نگاه کند. همه‌ی جوانب را دریابد. همه‌ی ما هم، حداقل در قبال خود مسئولیم، پس بهتر است عینک تحلیل را به چشم زده و مسائل را تا حد خوبی، چند بعدی ببینیم. انتقاد در خصوص فضای دانشگاه، همیشه بوده است. نقد و بررسی دانشگاه، حق مسلم دانشجو است. اگر راجع به خانه‌ی دومش نظر ندهد، راجع به کجا نظر بدهد؟!

ولی چه انتقادی؟ چه جدلی؟ چه صحبتی؟ موضعی که سطحی باشد، نه تنها مفید نیست، بلکه اذیت‌کننده هم هست.

وقتی اسم از دانشگاه می‌آوریم، باید بگوییم که دانشگاه منحصر به علم و تحقیق و پژوهش و پروژه نیست. البته فضای علمی هم در دانشگاه‌ها با جو جامعه و دیدگاه نادرست عده‌ای، گره خورده است. عشق به مدرک و لفظ دکتر و مهندس از سوی دانشجو، از طرفی هم کاغذ و کاغذ بازی و ایجاد مقاله‌ها و پروژه‌های بی‌فایده، متأسفانه نه تنها اهالی دانشگاه بلکه جامعه‌ی ما را قدری سردرگم کرده است. علاوه براین‌ها، اینکه من دانشجو به چه قوانینی محکوم می‌شوم یا چه فرهنگ و سنتی در خانه‌ی دوم من حاکم است یا چه ویژگی مشترکی با اصول و آداب اسلام و انقلاب، دور و بر خودم می‌بینم و ... همه و همه مهم و سرزبانند.

با این تفاسیر، صحبت و بحث درباره‌ی ماهیت دانشگاه کار ساده‌ای نیست و داستان یکی دوصفحه‌ای نیست و باید کالبدشکافی شود. در این شماره سعی کردیم ما و نویسندگان از قلم‌مان به عنوان تیغ‌جراحی استفاده کنیم و تا حدی پیکره‌ی دانشگاه، به خصوص دانشگاه صنعتی شریف را تشریح کنیم و در کنار فواید و نکات مثبت، معضلات را پیدا کنیم و به دنبال درمان آن باشیم.

سرمقاله صفحه ۱

مدت زمان مطالعه: ۴ دقیقه

ماموریت گمشده صفحه ۲

مدت زمان مطالعه: ۵ دقیقه

با من هستید؟ صفحه ۳

مدت زمان مطالعه: ۵ دقیقه

روایت یک انحطاط صفحه ۴

مدت زمان مطالعه: ۶ دقیقه

دست به دست هم دهیم، به مهر صفحه ۵

مدت زمان مطالعه: ۵ دقیقه

دانشگاه ایرانی، کالج آمریکایی صفحه ۶

مدت زمان مطالعه: ۸ دقیقه

اینفوگرافی روز دانشجو صفحه ۸

مدت زمان مطالعه: ۵ دقیقه

خاموش کن فرهنگ بی فرهنگ را صفحه ۸

مدت زمان مطالعه: ۳ دقیقه

گرایش کنترل صفحه ۹

مدت زمان مطالعه: ۵ دقیقه

یک پیشنهاد فضایی پشت دیوار انتقاد صفحه ۱۰

مدت زمان مطالعه: ۴ دقیقه

زنده باد بیخبری صفحه ۱۰

مدت زمان مطالعه: ۵ دقیقه

ماموریت گمشده

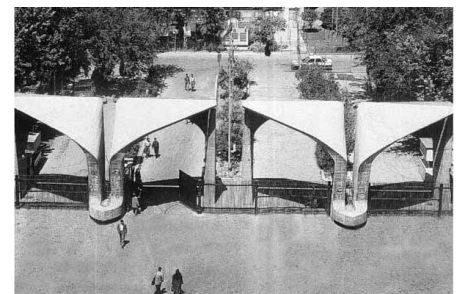
دانشگاه در ایران چه میکند

به قلم علیرضا قادری

ورودی ۹۸ اقتصاد



در یکی از شب‌های فرخنده‌ی اواخر بهمن ۱۳۱۲، جلسه‌ی هیئت وزرا در حضور شاه در عمارتی که اکنون مقر کاخ ملکه پهلوی است تشکیل شده بود. سخن از آبادی تهران و عظمت ابنیه و عمارات و قصور زیبای جدید در میان آمد. مرحوم فروغی (ذکاءالملک)، رئیس‌الوزرا، در این باب به شاهنشاه تبریک گفت. دیگر وزیران نیز هر یک به تحسین و تمجید زبان گشوده بودند. نوبت به بنده‌ی نگارنده رسید که به سمت کفیل وزارت معارف در آن میان حاضر بودم. گویا خداوند متعال به قلب من الهام کرد که عرض کردم در آبادی و عظمت پایتخت البته شکی نیست ولی نقصی که دارد این است که این شهر، هنوز عمارت مخصوص «اونیورسیت» ندارد و حیف است که این شهر نوین از همه‌ی بلاد بزرگ عالم از این حیث عقب باشد. شاه بعد از اندک تأملی یک کلمه گفتند: «بسیار خوب! آن را بسازید.»



عصر پنجشنبه ششم آذر، بهانه‌ای شد تا بازهم این سوال همیشگی را از خودمان بپرسیم: ماموریت دانشگاه چیست؟ اما این بار کمی تفاوت داشت؛ قرار بود رؤسای دانشگاه پاسخ بدهند. رؤسایی که مجموعاً سکاندار ۳۵ سال از عمر ۵۵ ساله‌ی دانشگاه شریف بودند.

«ما باید از دانشگاه بخواهیم، حل مسائل کشور را جزو برنامه‌اش قرار بدهد و از آن حمایت کنیم.» «دانشگاه باید در جذب استاد و دانشجو مستقل باشد.»

«باید روی اتصال با صنعت کار کنیم و می‌توانیم سراغ صنایعی برویم که مسئولین آن، فارغ‌التحصیلان شریفی هستند.»

«توسعه‌ی فناوری‌های نوین، نباید دانشگاه را از پژوهش‌های علمی در سطح جهانی غافل کند.» «کیفیت فدای کمیت نشود.»

«ما در شریف سیستم مدیریت دموکراتیکی داریم که در هیچ دانشگاه دیگری دیده نمی‌شود.» «راندمان دانشگاه ما از MIT بالاتر است.» «در سال‌های اخیر ارجاع به مقالات ما افزایش یافته است.» «مقاله دادن هدف نیست. پژوهش باید مساله‌محور باشد.»

لابد شما هم از بین این توضیحات، چیزهای زیادی یادگرفته باشید، اما پاسخ سوال اصلی را نیافته‌اید! واقعاً دانشگاه شریف قرار است چه کند؟ چرا چنین اختلاف و ابهام وسیعی، پیرامون اساسی‌ترین سوال از هویت دانشگاه وجود دارد؟ آن هم بین افرادی که سال‌ها، مسئول راهبری دانشگاه در مسیر آن هدف بوده‌اند؟ در نگاه اول به نظر می‌آید سوال بی‌جایی پرسیده‌ایم!

نام «علی اصغر حکمت» با آموزش عالی نوین در ایران پیوند خورده است. حکمت پنج سال وزیر معارف رضاخان و اولین رئیس دانشگاه تهران بود. خاطرات و دست‌نوشته‌های جالبی از او به یادگار مانده که شاید بتواند سرخ‌هایی را از چگونگی ورود نظام آموزش عالی به جامعه‌ی ایرانی مشخص کند. او در جایی از یادداشت‌هایش، دلیل اصلی تاسیس دانشگاه را فراهم شدن امکان تحصیل دانشجویان در ایران عنوان می‌کند. علتی که هیچ جزئیاتی از کیفیت و هدف آموزش عالی ارائه نمی‌دهد. روایت او از جلسه هیئت دولت و موافقت رضاخان با تاسیس دانشگاه تهران - که در بالا دیدیم - نیز، گویای ساده‌لوحی و سطح‌نگری در مقابل ورود جدی‌ترین نهاد علم غربی در جامعه ایرانی بوده است. بنابراین شاید دور نباشد اگر بگوییم راهبرد ما در تاسیس دانشگاه در ایران، مانند ورود صنعت چاپ، تلفن، تلگراف و سایر محصولات فرنگی بوده است؛ اقتباس منفعلانه.

همزمان در غرب، دانشگاه‌های بزرگ با اهداف متنوع و روشنی رشد می‌کردند. اهدافی که در برنامه‌ی مأموریتی هر دانشگاه تصریح می‌شد. در حالی که رویکرد ما در داخل، صرفاً کپی‌برداری ناقص از «اونیورسیت» و گسترش ساختاری و اداری دانشگاه‌ها بود. بدون توجه به تنظیم اهداف و مأموریت‌های حقیقی آن‌ها؛ بدون پاسخ به این سوال که: «ما» چه چیزی از دانشگاه می‌خواهیم؟ با این تفاسیر شاید عجیب نباشد که چرا هیچ وقت در جواب به سوال «ماموریت دانشگاه چیست؟»،

نتوانستیم پاسخ روشنی ارائه دهیم. چرا که حتی متولیان و مؤسسان آموزش عالی نیز پاسخ مشخصی برای این سوال ندارند! آیا آموزش را برای آموزش می‌خواستیم؟ آیا به دنبال پژوهش محض و چاپ مقالات بودیم؟ آیا هدفمان رفع وابستگی صنعت و تامین نیازهای داخلی بود؟ جالب است که حتی سند راهبردی دانشگاه شریف (که سه سال پیش منتشر شده) نیز، هدف راهبردی ما، مشخصی را تعیین نمی‌کند. هدف راهبردی ما، رسیدن به مجموعه‌ی بی‌شماری از اهداف خوب است؛ سرآمدی در آموزش و تامین سرمایه انسانی، سرآمدی در علم و فناوری، سرآمدی در اثربخشی اجتماعی، سرآمدی در...



یکی از پیامدهای این ابهام، «مغالطه‌ی کارایی» است. ما معمولاً در مقام تعیین ماموریت و هدف دانشگاه، صورت مساله را از «ماموریت» به «کارایی» تغییر می‌دهیم.

گویا جست‌وجوی ما - حتی در تاریخ - نتیجه‌ی مشخصی به دنبال ندارد. اما صبر کنید! احتمالاً همین گزاره، بخشی از پاسخ سوالمان باشد. ما دست کم یک شباهت بزرگ تاریخی پیدا کردیم! شباهتی که از مؤسسين اونیورسیت تا روسای متأخر دانشگاه شریف وجود دارد؛ ابهام در تعیین مأموریت دانشگاه. یکی از پیامدهای این ابهام، «مغالطه‌ی کارایی» است. ما معمولاً در مقام تعیین ماموریت و هدف دانشگاه، صورت مساله را از «ماموریت» به «کارایی» تغییر می‌دهیم. رتبه‌بندی دانشگاه، تعداد مقالات، میزان ارجاعات، تعداد قراردادهای ارتباط با صنعت، نسبت استاد به دانشجو، بودجه‌ی دانشگاه و به طور کلی هر شاخص آماری، یک معیار عملکردی هستند نه هدف مأموریتی. مثلاً افزایش تعداد مقالات به ما می‌گوید که فعالیت پژوهشی بیشتری داشتیم، اما نمی‌تواند پژوهش را به عنوان هدف ما تعیین کند. شاخص‌ها، ارزش‌ها را قضاوت نمی‌کنند. آن‌ها سرعت حرکت ما را مشخص می‌کنند، اما درباره مقصد چیزی نمی‌گویند. بنابراین قبل از هر تلاشی برای بهبود شاخص‌های کمی، باید مشخص کنیم که کدام شاخص را از میان سایر شاخص‌ها «انتخاب» کرده‌ایم. این «انتخاب» همان «ماموریت گمشده»‌ی ماست. راستی؛ یک سوال مهمتر: چرا این ماموریت را گم کرده‌ایم؟



با من هستید؟

روایتی از (خود) درگیری‌های

فرهنگی یک شریفی

به قلم مریم عراقی

ورودی ۹۵ مهندسی مکانیک

«حالش می‌کنم» این را به خودم گفتم، حدود یک سال پیش، وقتی که دیدم از به دوش کشیدن دو هندوانه‌ی سنگین کار فرهنگی و کار در کسب‌وکار مستأصل شده‌ام. در واقع نمی‌دانستم ذهنم را به کدام یک معطوف کنم؛ هر دو داشتند وارد فازهای جدیدی می‌شدند که تمرکز، تخصص و دانش می‌طلبید.

بله؟ با من هستید؟

بیا باید برگردیم عقب‌تر، چه شد که اینطور شد؟ قصه از آنجایی شروع شد که در دوران دانشجویی وارد فعالیت فرهنگی شدیم. شوخی‌شوخی یا جدی جدی، این ما بودیم که با کار -هرچند بدون خروجی بیرونی- رشد می‌کردیم و به اصطلاحی «جامعه‌پذیر» می‌شدیم. اما کار فرهنگی قابلیت‌های فراتر خودش را هم به نمایش می‌انداخت؛ تبدیل شدن از کار جانبی به کار اصلی و تبدیل شدن به مسیری به بلندای یک عمر. ولی پای ما بند رشته‌های دانشگاه‌ها بود؛ چطور می‌توانستیم به راحتی تغییر جهت بدهیم؟ تازه اینجا هنوز متوجه فشارهای جامعه نبودیم؛ که اگر به سمت فعالیت‌های فرهنگی به عنوان کار اصلی برویم به چه چشمی به ما می‌نگرد.

برگردیم سر قصه‌مان، جایی که در فعالیت‌های فرهنگی عمیقاً درگیر شدیم و متوجه شدیم چه مسائلی در آن هست. سوالی که می‌تواند پیش بیاید این است که آدم‌های فرهنگی با چه نیتی می‌آیند از مسائل فرهنگی زمانه برای ما صحبت می‌کنند؟ اصلاً این همه دم و دستگاه و تشکیلات فرهنگی در دانشگاه و دور دانشگاه (!) به چه هدفی شکل گرفته‌اند؟ هدفشان صرفاً این است که ما به عنوان یک شهروند، آگاهی فرهنگی پیدا کنیم؛ که هر جا نیاز به کنش ما شد، صحنه خالی نماند؟ یا این‌که از میان ما، تک و توک کنش‌گرهای درست و حسابی و خلاصه معدود آدم‌های فرهنگی از آب دربیایند؟ به هر حال اثر این همه «یا للمسلمین، وا اسلاما!» گفتن که «اوضاع خراب است» و □ دانشجوی کمال‌طلب شریفی را در یک وضعیت آچمز می‌تواند قرار دهد؛ که برود سر درس و کار فنی مهندسی‌اش، یا ول کند و برود در حوزه‌های علوم انسانی/حوزوی و کار فرهنگی ادامه دهد. دست‌آخر هم اگر به راه فنی برود، بعید نیست شب و روز را با عذاب وجدان سر کند؛ و اگر به آن یکی مسیر برود از دید خانواده و آشنایان بشود یک آدم بی‌کار بی‌پول بی‌کلاس که زحمات کشیده شده برای رفتنش به شریف را هدر داده‌است!

یار دبستانی من!

دانشجو اساساً مخاطب فعالیت فرهنگی است یا متولی آن؟ کسی شک ندارد که در «عالم مُثُل دانشجویی» می‌تواند متولی باشد. احتمالاً درباره‌ی «عالم مُثُل» شنیده‌اید؛ همان تزارسطو که گفته‌است همه‌چیز در این جهان تمثیلی از حقیقت است. کاری به دنباله‌های فلسفی این حرف ندارم! نکته این است که به طور مشابهی، دوران دانشجویی را هم تمثیلی از دنیای واقعی می‌دانند. نه اینکه دنیای دانشجویی واقعی نباشد؛ اتفاقاً می‌تواند به واقعی‌ترین شکل ممکن تاریخ رقم بزند، ولی از این جهت که سعی و خطا در آن کاملاً طبیعی و مورد انتظار است، آن را مثالی از کار جدی در دنیای واقعی می‌دانند. البته به نظر می‌رسد حرف‌هایی از این جنس که: «مهم نیست مخاطب به آن توجه می‌کند یا نه، کار فرهنگی برای رشد خودمان است!» میان نسل جدید چندان خریدار ندارد! این پچه‌ها قابلیت و سرعت (!) آن را دارند که همزمان هم رشد کنند و هم کارهای با کیفیت ارائه دهند. خب سوالی که پیش می‌آید این است که نهادهای نه چندان کم‌شماری که در زمینه‌ی فرهنگ به وجود آمده‌اند (متولیان فرهنگ) چه می‌کنند؟

در هر صورت، شاید بیشترین انتظار که باید از متولی فرهنگ داشت توانمندسازی دغدغه‌مندان فرهنگی باشد؛ یعنی به جای اینکه خود آن نهاد مستقیم به میانه‌ی صحنه بیاید، برنامه برگزار کند، مردم را مخاطب قرار دهد و ... به افراد مستعد، دانش و یا امکانات بدهد.



متولی خوب کیست؟

باید ابتدا ببینیم که منظورمان از متولی فرهنگ چیست. معاونتی در هر اداره‌ای است که در هر مناسبتی بنری می‌زند یا کلامی اخلاقی از بزرگان چاپ می‌کند و به در و دیوار می‌زند تا متنبه (!) شویم؛ وزارتخانه‌ای مانند ارشاد است که همه به مجوز دادن/ندادن‌هایش می‌شناسندش؛ سازمان جوان شده‌ای مانند سازمان تبلیغات اسلامی است که حوزه‌های مختلفش هر روز با ابتکار عملی آدم را شگفت‌زده می‌کنند؛ نهاد نمایندگی رهبری است یا ...؟

در هر صورت، شاید بیشترین انتظار که باید از متولی فرهنگ داشت توانمندسازی دغدغه‌مندان فرهنگی

باشد؛ یعنی به جای اینکه خود آن نهاد مستقیم به میانه‌ی صحنه بیاید، برنامه برگزار کند، مردم را مخاطب قرار دهد و □، به افراد مستعد، دانش و یا امکانات بدهد. منظور از افراد مستعد، آدم‌های خودجوشی هستند که هر کدام به عنوان یک شهروند علاقه‌مند به کار فرهنگی هستند. در واقع، از آنجایی که تکیه‌ی فرهنگ به مردم است، پس شاید باید خودشان فعالیت فرهنگی را دست بگیرند.

کی می‌تونه جز من و تو؟

بعد جدید یعنی دردمندی جدید؛ حکایت ما مانند کسی است که یک عمر با یک دست زندگی کرده و حالا به او دست دیگری هدیه داده شده است. دست جدید ابتدا باحال به نظر می‌رسد اما وقتی دردها و مشکلاتش بیاید، اولین واکنش این است که: چرا اصلاً این دست را به ما اضافه کردید؟! اما بعد که کمی فکر می‌کنیم می‌بینیم دوست نداشتیم آن آدم یک دست بمانیم... آدم با دو دستش خوب است! اصلاً لازم بود این دست دوم به ما داده شود؛ اما حالا که دیگر بهانه‌ای -مثلاً یک دست بودن- نداریم، تکلیف‌های جدید برایمان نمایان شده است. این است که نشسته‌ایم و با دو دست خویش گاهی پاره آجری (شما بخوانید ددلاین کار و تمرین) بر سر می‌کوبیم!

چاره‌ی کار

حالا بعد از گذشت یک سال، تفاوتی که به شخصه برایم ایجاد شده این است که دارم همه‌ی هندوانه‌ها را با هم می‌کشم و می‌برم، با قامتی خم شده؛ اما انگشتانم به نشانه‌ی پیروزی بالاست و لبخندی هم به پهنای صورت بر لب دارم که: حال ما خوب است!

می‌گویند یکی از راه‌های حل مشکل این است که هی تعلل کنیم تا مشکل خود به خود به کلی رفع شود! داستان من (و احتمالاً بسیاری دیگر) هم همین است، آن فکر و دغدغه‌ها را پذیرفته‌ام، و حالا به جای مایه‌ی استیصال، یکی از ساکنان بالاخانه است. درست مثل هم‌اتاقی نامتعارف و جدیدی که با آمدنش، اول همه به هم ریخته باشند و شکایت به مسئول خوابگاه برده باشند، اما بعد کم‌کم حضورش را بپذیرند و به او عادت کنند، او هم کاری به کار کسی نداشته باشد. تا کی اینطور می‌ماند؟ نمی‌دانم! خدارا چه دیدید؟ شاید ما هم متولی امر فرهنگی شدیم، البته از نوع خویش! انشاالله.

روایت یک انحطاط

به قلم سید علی هاشمی

ورودی ۹۶ مهندسی صنایع



اگر بخواهیم با خودمان صادق باشیم، در حال حاضر مهم‌ترین عاملی که جوانان ایرانی را به دنبال خود وارد دانشگاه‌ها می‌کند، مدرک است. کارکرد دانشگاه به طور عام تبدیل به این شده است که فردی وارد آن شود، چند سالی در آنجا مشغول درس و تمرین و پروژه باشد و پس از طی دوره‌ای مشخص مدرکش را بگیرد و سپس پی کاری برود که آن را دوست دارد؛ اینجا دیگر خبری از علم و پژوهش و حل مسئله‌ی کشور نیست و در مقابل بستری جدی برای انواع فسادها است. البته هنوز در دانشگاه‌های برتر کشور مثل همین دانشگاه شریف، این مسئله به صورت جدی بروز پیدا نکرده است، اما وقتی در سطح کلان نگاهی به وضع آموزش عالی می‌اندازیم، با این وضعیت اسفبار مواجه می‌شویم. مطالب بیان شده تا به اینجا صرفاً بازتابی از واقعیتی بود که در بیرون می‌بینیم و تقریباً همه از آن مطلع هستیم؛ اما دقیقاً چه شد که نظام دانشگاهی ما به این انحطاط کشیده شد؟

اصلی‌ترین پارامتری که اکثر جوانان را به سمت مدرک می‌کشاند، «منزلت اجتماعی» است. در ایران فرصت‌های دیگر برای کسب منزلت اجتماعی بسیار محدود است و این محدودیت منجر به سرازیر شدن تقاضای فزاینده به سوی مدرک‌های دانشگاهی می‌شود. در عمل این منزلت اجتماعی دو بخش دارد: پرستیژ اجتماعی و جایگاه اجتماعی. بحث پرستیژ اجتماعی به همان لفظ دکتر و مهندس برمی‌گردد که برای انسان در محیط‌های اجتماعی، احترام می‌آورد؛ در حقیقت می‌توان گفت شرایط اجتماع طوری است که فقدان مدرک مناسب، باعث جدی گرفته نشدن و از دست دادن امتیازات زیادی می‌شود. اما بحث جایگاه اجتماعی بیشتر یک حالت کاذب دارد؛ به این معنا که در نظر مردم کسب مدرک، در آینده باعث رسیدن به شغل‌ها و مقام‌های مناسب خواهد شد، اما این امر در دهی گذشته کاملاً زیر سوال رفته است و در عمل چنین چیزی محقق نمی‌شود. البته این کاذب بودن، در سال‌های اخیر تا حدودی مشخص‌تر شده و کمتر کسی تنها به دنبال جایگاه اجتماعی مناسب، وارد دانشگاه‌ها می‌شود.

پارامتر موثر دوم متوجه سیاست‌های خود دولت است. نظام اداری ما در ده‌های اخیر به سویی حرکت کرده است که مدرک برایش مهم شده است؛ در اصل می‌توان این گونه تعبیر کرد که افراد مدرک خود را به اداره می‌فروشند و در ازای آن، حقوق بیشتر یا ارتقای مقام دریافت می‌کنند. پارامتر سوم ناظر به این است که افراد برای فرار از مسائلی، مانند سربازی و به عقب انداختن تصمیم‌گیری درباره آینده‌ی خود،

لازم را کسب نکرده و توانایی انجام یک کار علمی مناسب را ندارد و یا چه بسا هیچ علاقه‌ای به این کار نداشته و صرفاً برای کسب مدرک تا به اینجا کار، آمده باشد. اما این انحطاط به همین جا ختم نمی‌شود؛ در پی این انحطاط است که پدیده‌ای، مانند بازار پایان‌نامه‌نویسی و رساله‌نویسی به وجود می‌آید. در نتیجه‌ی این انحطاط مجله علمی نیچر اعلام می‌کند، ایران در تقلب علمی پس از چین در جایگاه دوم قرار دارد. در اثر این انحطاط است که پایان‌نامه‌ها را با وانت بار می‌زنند و برای باز یافت می‌برند. سیاست‌های کلان ما و نهادهای بالادستی و وزارتخانه‌ها، وضعیت را به این صورت درآورده است. برای مقابله با این تقلب‌ها، باید به سراغ اصلاحات سیاست‌ها و روندها برویم، وگرنه این نوع پدیده‌ها هیچ‌گاه ریشه‌کن نخواهند شد.

ادامه روند فعلی در دانشگاه‌ها، می‌تواند منجر به بحران‌های عمیقی در آینده‌ای نزدیک شود. البته تنها آموزش عالی در ایجاد این شرایط مقصر نیست و مسائلی مانند شرایط اقتصادی نیز، به این وضعیت بحرانی دامن زده و می‌زنند. بحران بیکاری فارغ التحصیلان دانشگاهی، بحران فارغ التحصیلان بی‌مهارت، بحران صندلی‌های خالی دانشگاه‌ها، بحران استادان بی‌مهارت در تدریس و آموزش دانشجویان و بحران کیفیت دانشگاه‌ها از بحران‌هایی هستند که در حال حاضر نیز نشانه‌هایی از خود بروز داده‌اند و باید برای علاج آنها، به سرعت به دنبال راه حل‌هایی گشت.

نظام اداری ما در ده‌های اخیر به سویی حرکت کرده است که مدرک برایش مهم شده است؛ در اصل می‌توان این گونه تعبیر کرد که افراد مدرک خود را به اداره می‌فروشند و در ازای آن، حقوق بیشتر یا ارتقای مقام دریافت می‌کنند.



مطلبی که خواندید خلاصه‌ای، از یکی از فصول کتابی با عنوان «حکایت دانشگاه» است که از مصاحبه‌ها، مقالات و نوشتارهای دکتر حسن محدثی، در باب جامعه‌شناسی سازمان‌های علمی و زیست دانشگاهی تهیه و تدوین شده است. دکتر محدثی از جامعه‌شناسان برجسته در نظام علمی و دانشگاهی کشور هستند که البته عمده‌ی پژوهش‌های ایشان، معطوف به جامعه‌شناسی دین و جامعه‌شناسی معرفت می‌باشد. این کتاب، یکی از ۲۰ کتابی است که توسط پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، تحت عنوان «تأملات صاحب‌نظران ایرانی در باب آموزش عالی» منتشر شده است. مطالعه‌ی این کتاب و عناوین دیگری از این مجموعه، در فهم جایگاه نهاد دانشگاه و چالش‌های ایجاد شده حول آن و حول آموزش عالی در امروز کشور بسیار کمک‌کننده خواهد بود و یک دید جامع و همه‌جانبه و دقیق به علاقه‌مندان این عرصه خواهد داد.

وارد دانشگاه می‌شوند تا مدتی را در محیط آن و به دور از چالش‌های پیش‌رو، طی کنند. آخرین پارامتر نیز به گسترش بی‌رویه‌ی تعداد دانشگاه‌ها و پولی شدن آموزش برمی‌گردد. در شرایطی که آموزش به مثابه‌ی یک کالا و دانشگاه به مثابه‌ی یک بازار عمل می‌کند، سود مسئولان دانشگاه در آن خواهد بود که تا جای ممکن، این کالا را به افراد بیشتری بفروشند و دیگر در این فروختن، هیچ صلاحیتی برای ورود به دانشگاه در نظر گرفته نمی‌شود. با افزایش تعداد دانشگاه‌ها و پولی شدن آموزش، دیگر فرایند ورود به دانشگاه بسیار روان خواهد شد و هر کسی، حتی بدون داشتن پیشنیازهای لازم، می‌تواند به راحتی وارد این سیستم شود. اما مسئله این است که این ورود بی‌رویه چگونه می‌تواند فرایند انحطاط دانشگاه را تسریع کند؟



وقتی آموزش پولی شد، دیگر تنها رضایت مشتریست که برای دانشگاه اهمیت پیدا می‌کند؛ ترجمه‌ی این حرف در عمل این خواهد بود که دانشگاه برای به دست آوردن پول از مشتری خود که دانشجو باشد، دست به هر کاری می‌زند. اولین این کارها این است که دیگر، اخراج دانشجویان برای دانشگاه صرف ندارد، چرا که در اصل این مشتری آنهاست که دارد از دستشان می‌رود. لذا برای دانشگاه این مهم می‌شود که تقریباً همه افرادی که وارد دانشگاه شده‌اند، به سلامت از آن خارج نیز بشوند. در این میان چیزی که سنگین‌ترین ضربه را می‌خورد، کیفیت آموزش و فرایندهای آموزشی است. با گسترش افسارگسیخته دانشگاه‌ها و تجاری شدن آنها، آرام‌آرام فرایندهای آموزشی از محتوا خالی و صوری شده و به نوعی مناسک میان‌تهی تبدیل می‌گردند.

پایان‌نامه‌ها و رساله‌ها نوشته می‌شوند و از آنها دفاع می‌شود، اما واقعا هیچ محتوا یا علمی در این بین تولید نشده و هیچ گرهی از یک مسئله در دنیای واقعی یا یک مسئله‌ی علمی باز نمی‌شود. این صوری شدن در اثر این امر است که استاد درگیر تعداد زیادی رساله و پایان‌نامه است و ممکن است برای تامین مخارجش، در چندین جا نیز تدریس کند و دیگر وقتی برای اختصاص به تصحیح و راهنمایی دانشجویانش ندارد و از آن طرف، دانشجو نیز در مسیر طی‌شده‌اش مهارت‌های

دست به دست هم دهیم، به مهر...

جستاری بر مشکلات موجود در ارتباطات میان صنعت و دانشگاه

به قلم مبینا فلاحي

ورودی ۹۹ ارشد MBA

پیشرفت در حوزه فناوری و نوآوری چگونه حاصل می‌شود؟ دانش تولیدشده یا ارتقایافته توسط دانشگاه‌ها، چگونه توسط صنعت به‌کارگرفته و موجب پیشرفت کشورها می‌شود؟ ضرورت ارتباط میان صنعت و دانشگاه و عوامل اثرگذار یا موانع پیرامون آن کدام‌اند؟ این سوالات و شمار دیگری از سوالات مشابه، نخستین ابهاماتی است که در بررسی ارتباط میان صنعت و دانشگاه مطرح شده و باید به آن‌ها پاسخ مناسب داده‌شود.

همان‌طور که می‌دانیم، دانشگاه به عنوان نهاد تولیدکننده علم و تأمین‌کننده نیروی انسانی و صنعت به عنوان نهاد تولید کالا یا ارائه خدمات، دو رکن اساسی و مهم در جوامع مختلف هستند که لزوم ارتباط مؤثر میان آن‌ها بر هیچ‌کس پوشیده نیست. با این وجود به‌نظر می‌رسد در کشورهای مختلف و از جمله کشور ما، این ارتباط آن‌گونه که باید محقق نشده و آسیب‌های ناشی از آن نیز هویداست. برای بررسی دقیق‌تر ابعاد این مسأله و ارائه راهکارهای پیشنهادی، لازم است ابتدا مفهوم دقیق‌تری از تعاریف، اهداف و انواع ارتباطات موجود میان صنعت و دانشگاه ارائه دهیم و با بررسی برخی مدل‌های مطلوب در سایر کشورها، به آسیب‌شناسی و ارائه راهکار بپردازیم.

ارتباط میان دانشگاه‌ها و صنایع در حقیقت با هدف انتقال دانش و تبدیل این دانش به فناوری و دستاوردهای جدید با بهبود دستاوردهای موجود صورت می‌پذیرد. یکی از مهم‌ترین راه‌های انتقال دانش برای دانشمندان و اساتید دانشگاه‌ها، انتشار تحقیقات و برگزاری اجلاس‌ها و کارگاه‌ها پیرامون ارائه و تبیین این تحقیقات می‌باشد که در نتیجه این اقدام، زمینه برای گرفتن بازخورد از سایر متخصصان از جمله صنعت‌گران در این اجلاس‌ها و رشد و پیشرفت بیش‌تر کارهایشان نیز فراهم می‌شود. همچنین تحرک و پویایی دانشگاهیان در امر انتقال دانش بسیار اثرگذار است. مقصود از تحرک و پویایی این است که اساتید، از کنج اتاق‌ها و آزمایشگاه‌های تحقیقاتی خود، به صحنه واقعی صنعت ورود کنند و صرفاً به حضور در دانشگاه‌ها اکتفا نکنند.

وجود اهداف و منافع مشترک نیز بر ارتباط قوی‌تر و مؤثرتر این دو ارگان می‌افزاید. باید تلاش شود ارتباطات و همکاری‌های میان این دو نهاد، از صرف وجود یک جریان اطلاعات از دانشگاه به سمت صنعت

و یک جریان مالی از صنعت به سمت دانشگاه، فراتر رفته و اهداف متعالی‌تری برای آن ترسیم شود. اگرچه که این دو می‌توانند از طریق آموزش کارمندان صنایع توسط دانشگاه‌ها و تأمین جریان مالی موردنیاز دانشگاه‌ها توسط صنعت و نیز نفوذ صنعت در برنامه‌های درسی دانشگاه‌ها به یکدیگر کمک کنند و یا از طریق طرح‌های مشاوره‌ای و تحقیقاتی به سفارش صنعت و حمایت‌های مالی متقابل در قبال آن، به اهداف مشترک دست یابند. بررسی‌ها نشان می‌دهد اکثر ارتباطات مؤثر میان این دو نیز در قالب‌های غیررسمی و از طریق شبکه‌های مجازی نظیر انجمن‌های فارغ‌التحصیلان محقق می‌شود. در کشورهای توسعه‌یافته نظیر آمریکا، چین، ژاپن و ... تلاش شده تا این ارتباط از طرقی نظیر تأسیس مراکز یا مؤسساتی جهت ایجاد همکاری‌های بلندمدت میان این دو ارگان، مجاورت دانشگاه‌ها با شرکت‌های تولیدی، وجود شبکه‌های غیررسمی از دانشگاهیان و صنعت‌گران، عضویت اساتید دانشگاه‌ها در هیئت مدیره شرکت‌ها و سازمان‌ها، ایجاد مؤسساتی جهت انجام پژوهش‌های موردنیاز صنایع توسط دانشگاه‌ها به‌صورت کارمزدی و ... محقق شود.

در کشور ما هم اگرچه همواره تلاش شده در این راستا اقدامات مؤثری صورت بگیرد و به‌ویژه در سال‌های اخیر و در دانشگاه‌های تراز اول کشور، تا حدی هم این اقدامات مثمرتر بوده اما هنوز تا رسیدن به نقطه مطلوب فاصله زیادی داریم. وجود سرفصل‌های درسی انتزاعی، تعریف گرایش‌ها و ظرفیت‌ها بدون درنظرگرفتن نیازهای جامعه، توزیع نامتوازن منابع انسانی در رشته‌های تحصیلی، هم‌سو نبودن معیارهای جذب و ارتقای اساتید و دانشجویان با کاربردی‌کردن علم، فقدان همکاری‌های علمی میان خبرگان دانشگاهی و صنعتی، تقلید موضوعات پژوهش‌های داخلی از موضوع‌های خارجی و نیز تدوین مدل‌های غیرکاربردی و کلان در پایان‌نامه‌ها از جمله علل دوری دانشگاه از صنعت است.

یکی از مهم‌ترین علل دوری صنعت از دانشگاه به‌ویژه در کشورهای جهان سومی، تمایل صنعت به خرید تکنولوژی از خارج به جای ساخت و تولید آن و غالب‌بودن نگاه مونتاژکاری و واسطه‌گری نسبت به نگاه تولید پایدار بر صنعت است که موجب شده گرایش صنایع به سمت دانشگاه‌ها و رجوع به آن‌ها کاهش یافته و ارزش‌هایی نظیر مدرک‌گرایی و ... پررنگ شود. همچنین عدم استقبال صنعت‌گران از حضور دانشگاهیان در تصمیمات صنعتی، نگاه مُدگونه به مدارک تحصیلی، مبهم‌بودن شاخص‌های موردنظر صنعت برای پذیرش خروجی‌های دانشگاه

و نمادین‌بودن دفاتر پژوهشی در سازمان‌ها نیز از جمله سایر عللی است که موجب دوری صنعت از دانشگاه و دامن‌زدن به سطحی‌نگری صنعت می‌شود. البته در این زمینه از نقش دولت‌ها در بسترسازی برای ایجاد ارتباط میان این دو نیز نباید غافل شد. برای حل معضلات مطرح‌شده باید تلاش شود اولاً نیازهای واقعی صنعت در سرفصل‌های دانشگاهی گنجانده شده، رشته‌های صوری و بدون کاربرد حذف شوند و ظرفیت رشته‌ها و گرایش‌های مختلف هم متناسب با نیازهای صنعت افزایش یا کاهش یابند. همچنین اصلاح ساختاری دفاتر ارتباط با صنعت در دانشگاه‌ها، جهت‌دهی بودجه‌های دانشگاهی به سمت نیازهای واقعی صنعت، جذب اساتید و دانشجویان براساس شاخص‌های دقیق و کاربردی و نیز نگارش آثار علمی مشترک میان اساتید و صنعت‌گران نیز می‌تواند در این عرصه اثرگذار باشد. ثانیاً با اقداماتی نظیر حضور صنعت‌گران به عنوان مدرس در دانشگاه‌ها، حضور دانشگاهیان در هیئت مدیره شرکت‌ها و سازمان‌های صنعتی، تدوین شاخص‌های دقیق موردتوقع از خروجی‌های دانشگاه توسط صنعت و ... می‌توان تا حدی فاصله میان صنعت و دانشگاه را کاهش داد.



مقصود از تحرک و پویایی این است که اساتید، از کنج اتاق‌ها و آزمایشگاه‌های تحقیقاتی خود، به صحنه واقعی صنعت ورود کنند و صرفاً به حضور در دانشگاه‌ها اکتفا نکنند.

در نهایت دولت نیز باید از ابزارها و ظرفیت‌های خود در راستای تقویت این ارتباط بهره گیرد. ارائه معافیت‌های مالیاتی به شرکت‌های دانش‌بنیان، معاف‌کردن درآمدهای پروژه‌های مشترک میان صنعت و دانشگاه از پرداخت مالیات، ایجاد بانک اطلاعاتی برای یکپارچه‌سازی پژوهش‌های انجام‌شده در کشور و ... از جمله وظایف دولت در این راستاست. اما آنچه مسلم است تحقق این اهداف جز از طریق همت جوانان و حضور مؤثر ایشان در صحنه علمی و صنعتی و مدیریتی کشور، ایجاد تغییرات کوچک و محدود و تعمیم مدل‌های کوچک موفق به بخش‌های بزرگ‌تر و ... محقق نخواهد شد.^۱

۱- برگرفته از مقاله «شناسایی علل ارتباط ضعیف دانشگاه با صنعت و ارائه راهکارهای

بهبود آن»، اثر سیدتیقی میرعلی، علی پورپوروزان و رضا سراجی، سال ۱۳۹۷

دانشگاه ایرانی کالج آمریکایی



و به همین جهت بود که سازمان امنیت، من را یک عامل خیلی ناراحت‌کننده می‌دانست.»

به نظر می‌رسد سید حسین نصر به تضادی اشاره می‌کند که مأموریت نهاد آموزش عالی با نگاه سنت‌گرای او دارد. حال بررسی دوران مدیریت سید حسین نصر در این مجال نمی‌گنجد و اصلاً از سواد نویسنده خارج است. اما تغییری در راهبرد کلانی که برای نهاد آموزش عالی و دانشگاه شریف ترسیم شده است، ایجاد نمی‌کند.



دکتر محمد علی مجتهدی

این سه راهبرد اجرایی در آموزش عالی که مهم‌ترین آن‌ها، تاسیس دانشگاه‌هایی همچون صنعتی آریامهر است، در راستای چه هدف کلانی بوده است؟ در واقع مأموریت دانشگاه شریف چه بوده است؟ ژومله شدن دانشگاه صنعتی آریامهر با ام‌آی‌تی در چه راستایی بوده است؟ و البته برکناری زود دکتر مجتهدی، اولین نائب‌التولیت این دانشگاه به چه علت بوده است؟ در کتاب

حال کمی پایین‌تر می‌آییم و با معیارقراردادن مسئله‌ی «انسان و حفظ هویت بومی» و نه توسعه، به سراغ پرسش از دانشگاه و به طور ویژه دانشگاه شریف می‌رویم. از این رو لازم است، ابتدا مأموریت نهاد دانشگاه شریف را بشناسیم و بعد آن را در پارادایم بدیل مطرح شده مورد پرسش قراردهیم.

دانشگاه شریف متولد ۱۳۴۴ ه.ش، اولین یا از اولین نتایج مأموریت جدید دادن به آموزش عالی در ایران بود. این مأموریت جدید، غیر از تاسیس دانشگاه صنعتی آریامهر (نام قبل از انقلاب دانشگاه شریف)، نتایج دیگری را نیز با خود به همراه داشت؛ همچون: تاسیس چند دانشگاه دیگر، ژومله کردن هر یک از دانشگاه‌های ایران با یک یا چند دانشگاه آمریکایی یا اروپایی و تغییر مدیریت تمام دانشگاه‌ها (با حضور پررنگ فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های ماساچوست) به نحوی که سید حسین نصر ۲ به محمدرضا پهلوی معترض می‌شود.

از او در صفحات ۹۳ و ۹۴ کتاب حکمت و سیاست ۳ این‌طور نقل شده است: «یک روز در حضور شاه، یک صحبتی پیش‌آمد. من گفتم که این خیلی تاسف‌بار است که این افراد (ماساچوستی‌ها) واقعا فرهنگ ایران را نمی‌شناسند. حتی اگر نیت درست هم دارند، تصمیم‌گیری درست نیست. گفت یعنی چه؟ مقصودت چیست؟ گفتم بنده اولین ایرانی هستم که وارد ام‌آی‌تی شدم. اولین ایرانی هستم که از دانشگاه هاروارد دکترا دارم. بنابراین بنده باید اولین ماساچوستی باشم. ولی ماساچوستی‌ها دارند پدر ایران را درمی‌آورند. شاه خندید. یعنی من یک موضعی داشتم که بر ضد جریان آب شنا می‌کردم.

به قلم طه علی‌نژاد

ورودی ۹۷ مهندسی عمران



بسم الله

بله، شریف مأموریت دارد! دانشگاه مأموریت دارد. وزارت مأموریت دارد. تمام نهادهای موجود در کشور و جهان، ناظر به مأموریتی به وجود آمده‌اند. «نهاد» موجودیتست تا بهینه کند مسیر رسیدن به خواسته‌ای را. نهادها به وجود می‌آیند تا با فعالیت‌هایی منظم و به سختی تغییرپذیر، موجبات تغییر یا توسعه‌ای فراگیرتر و کلان‌تر را به وجود بیاورند. این نهادها در نگاه فعلی و جهان‌شمول، ناظر به توسعه‌ای کلان‌تر و جامع‌تر، مأموریت می‌یابند. پس مأموریت، حول چیز است که به عنوان امر اصیل، پذیرفته شده است.

حال باید پذیرفت، تمام نهادهای موجود در کشور و حتی نهاد دولت، تقریباً در تمام برهه‌های زمانی پس از کودتای رضاخان، حول مسئله‌ی توسعه مأموریت پیدا می‌کنند و موفقیت آن‌ها در مأموریتشان ناظر به کیفیت و کمیت اثرگذاری (البته با توجه به نقش تعریف شده) در این مفهوم پذیرفته شده، سنجیده می‌شود؛ حال این پذیرفتن چه طوعاً باشد، چه کرهاً! نیاز به ذکر نیست که پررنگ‌ترین یا تنها مسئله موثر در سنجش، توسعه اقتصاد است.

اگر ما نهادها را حول چیزی جز توسعه مورد سنجش قرار دهیم، طبعاً مأموریت آن نهاد نیز، نمی‌تواند همان قبلی باقی بماند. نگاه انتقادی به نهادهای موجود نیز، اگر ابتدائاً جای پرسش از امر اصیل مذکور، به سراغ پرسش از انجام وظیفه حول مأموریت از پیش تعیین‌شده برود، خود نقشی پیدا کرده است حول پارادایم فعلی؛ هر چند زی‌مسلمانی و سوابق انقلابیشان، انتظاراتی دیگر در اذهان به وجود آورده باشد.

به نظر می‌رسد نهاد آموزش عالی داخل ایران با این سه راهبرد متحول شد: اول آموزش مقدماتی علوم مختلف به دانشجویان،



دوم اعزام آن‌ها به دانشگاه‌های ژومله شده و سوم بازگشت آن‌ها به کشور. در واقع مأموریت دانشگاه‌های ایران همچون کالجی برای دانشگاه‌های آمریکایی می‌شود. در واقع اصلاً قرار نبوده در این دانشگاه‌ها تحقیقات و عملکرد در مرزهای علم انجام شود.

خاطرات دکتر محمدعلی مجتهدی، جملاتی با این مضمون آمده‌است که تغییر او به خاطر عدم رغبتش، به ژومه شدن دانشگاه با دانشگاه‌های آمریکایی و تمرکز بیشترش بر اروپا بوده است. این مسئله از این حکایت دارد که آمریکایی‌ها، چه نقش پررنگی در برنامه‌ریزی برای نهادهای آموزش عالی در ایران داشته‌اند. حال شاید بتوان بهتر به این سوال پاسخ داد که نقش مأموریت دانشگاه صنعتی آریامهر چه بوده‌است.

به نظر می‌رسد نهاد آموزش عالی داخل ایران، با این سه راهبرد متحول شد: اول آموزش مقدماتی علوم مختلف به دانشجویان، دوم اعزام آن‌ها به دانشگاه‌های ژومه شده و سوم بازگشت آن‌ها به کشور. در واقع مأموریت دانشگاه‌های ایرانی همچون کالجی برای دانشگاه‌های آمریکایی می‌شود. در واقع اصلاً قرار نبوده در این دانشگاه‌ها، تحقیقات و عملکرد در مرزهای علم انجام شود.

وقتی انسان‌هایی برای پاسخ به نیازهای دیگری تربیت شده‌اند و دیگر خواسته‌ها و انتظارات بومی سرکوب شده یا کسی برای پاسخ به آن‌ها آموزش ندیده، این نیازها هستند که برای بقا تغییر خواهند کرد.

در واقع در پس این مأموریت، نگاه لزوم مدرن‌نویسی ایران نهفته است. نهادهایی که به فراخور فرهنگ و نیازهای دیگری ایجاد شوند، به شکل تدریجی باقی نهادها و انسان‌ها را متناسب با اهداف خود، تنظیم خواهند کرد و مخصوصاً اگر برای فارغ‌التحصیلان این دانشگاه‌ها و رجعت‌کنندگان از دانشگاه‌های آمریکا مناسب حکومتی در نظر گرفته شود، که این خود اصلاً از اهداف بوده و اکنون نیز در عمل اینچنین است - هرچند این افراد در عقیده مسلمان باشند - نهادهای دیگر را نیز، به شکل آمرانه در همین جهت تنظیم خواهند کرد.

اکنون با توجه به این مأموریت، چند پرسش از این نهاد مطرح می‌شود و علل پای‌فشاری بر این نگاه انتقادی، شرح داده می‌شود.



ژومه شدن دانشگاه‌های ایرانی و دانشگاه‌های آمریکا و برقراری طرح درس آن‌ها در ایران، مهارت‌ها و آموزه‌هایی را در آن‌ها به وجود خواهد آورد، که پاسخ‌گوی نیاز جامعه‌ی آمریکایی باشد. در نتیجه، دانشجویانی هم که به آمریکا سفر می‌کنند، بازگشت به وطن را برای خود بی‌علت می‌پندارند یا اگر بازگردند، سفیرانی برای مدرن‌نویسی ایران می‌شوند. از این رو، حتی اگر مدرن‌نویسی امری مثبت باشد، این مسئله، وابستگی همیشگی ایران را در برابر آمریکا در پی خواهد داشت و گامی مهم در جهت جهانی شدن به فرماندهی ایالات متحده خواهد بود.

در پس این مأموریت نگاه لزوم مدرن‌نویسی ایران نهفته است. نهادهایی که به فراخور فرهنگ و نیازهای دیگری ایجاد شوند، به شکل تدریجی باقی نهادها و انسان‌ها را متناسب با اهداف خود تنظیم خواهند کرد. و مخصوصاً اگر برای فارغ‌التحصیلان این دانشگاه‌ها و رجعت‌کنندگان از دانشگاه‌های آمریکا مناسب حکومتی در نظر گرفته شود، نهادهای دیگر را نیز به شکل آمرانه در همین جهت تنظیم خواهند کرد.

در این میان، چند چیز به معنای واقعی کلمه به باد فنا خواهند رفت. اول از همه دین؛ جامعه‌ای که قواعد حاکم بر آن از نگاه توسعه محور تبعیت کند، نباید انتظار داشت دین، در تنظیم روابط انسانی در آنجا نقشی ایفا کند. در انتها خود دین به نهادی ذیل توسعه، بدل خواهد گشت و خود را با آن تنظیم خواهد کرد و این با اصل و هدف آن در تناقض است؛ چون دین برای نظم دادن و تعیین اولویت‌ها و امور اصیل آمده بود، نه آن‌که خود نهادی شود، برای بهینه کردن امر توسعه.

و همچنین فرهنگ و تمدن‌های بومی، به همان دلیل انحطاط دین از بین خواهند رفت. وقتی انسان‌هایی برای پاسخ به نیازهای دیگری تربیت شده‌اند و دیگر خواسته‌ها و انتظارات بومی سرکوب شده یا کسی برای پاسخ به آن‌ها آموزش ندیده، این نیازها هستند که برای بقا تغییر خواهند کرد. دو مسئله‌ی نیاز و شکل پاسخ‌دادن به آن ارکان هر فرهنگ و هویتی هستند. همچنان که امیرکبیر، وقتی دارالفنون را تاسیس کرد، موارد آموزشی کاملاً هماهنگ با نیازهای ملی بود. همچنان که دکتر فرشته در کتاب خود می‌گوید: «اکثر مشکلاتی که آموزش عالی ایران با آن مواجه است، مسائل آکادمیک مدیریتی یا مالیست، که در هریک از

مراکز آموزش عالی غربی نیز وجود دارد. با این حال، با عبور از اینگونه موارد، مشکل بنیادین نظام آموزش عالی در ایران است، یعنی شکاف عمیق میان مدرنیسم پوزیتیویست و ارزش‌های آرمانی مندرج در فرهنگ ایرانی و باورهای دینی، بروز می‌کند. بنابراین فرهنگ‌های سنتی و بومی و پیوندهای آن با توده‌ها در تلاش‌های آمریکایی برای توسعه‌ی آموزش عالی در ایران، نادیده گرفته شده و در عوض در جهت تحمیل یک فرهنگ جدید و بیگانه به ایران، تلاش شد.»

جامعه‌ای که قواعد حاکم بر آن از نگاه توسعه محور تبعیت کند، نباید انتظار داشت دین در تنظیم روابط انسانی در آنجا نقشی ایفا کند. در انتها خود دین به نهادی ذیل توسعه بدل خواهد گشت و خود را با آن تنظیم خواهد کرد.

با اینکه بالاتر نیز ذکر شد، یک بار دیگر تکرار می‌شود که انسان‌هایی که تحت تاثیر اینچنین تربیتی قرار بگیرند، جدای از جامعه‌ای که ایجاد خواهند کرد، خود نیز به شدت مستعد بروز چند ویژگی در شخصیتشان هستند. اول بسیار بعید است که نگاهی انتقادی به جهان‌بینی مسئله‌ی توسعه داشته باشند. یعنی یا همواره در کشاکش ارزش‌های دینی-بومی و ارزش‌های مدرنیسم خواهند بود که یا نگاه حداقلی به معنویت - همچون غربی‌ها - پیدا خواهند کرد و یا اصلاً دین را به کناری خواهند گذاشت. نگاه درجه‌چندم - همچون غربی‌ها - به وطن خود پیدا خواهند کرد و مجرای تزریق ناامیدی و حس عقب‌ماندگی به مردم کشور خواهند بود. عامل وابستگی همیشگی کشور به اجنبی خواهند شد؛ هر چند در نگاه اول برعکس به نظر بیاید.

دانشگاه شریف متولد ۱۳۴۴.ش. اولین یا از اولین نتایج مأموریت جدید دادن به آموزش عالی در ایران بود. این مأموریت جدید غیر از تاسیس دانشگاه صنعتی آریامهر نتایج دیگری را نیز با خود به همراه داشت همچون: تاسیس چند دانشگاه دیگر، ژومه کردن هر یک از دانشگاه‌های ایران با یک یا چند دانشگاه آمریکایی یا اروپایی و تغییر مدیریت تمام دانشگاه‌ها (با حضور پررنگ فارغ‌التحصیلان دانش‌گاه‌های ماساچوست) به نحوی که سید حسین نصر به محمدرضا پهلوی معترض می‌شود.



روز دانشجو

93/04/11

استاد جایگاه تأثیرگذاری در ذهن شاگردان خودش دارد؛ خاصیت استادی این است؛ یعنی تفوق [عظمت] علمی شما بر دانشجو و تعلیمی که به او می دهید، یک جایگاه اثرگذاری برای شما در ذهن او و در شخصیت او وجود می آورد؛ از این جایگاه برای تربیت دانشجویان استفاده کنید. ما امروز نیازمندیم که جوانان ما خوشرویی، امیدوار، شجاع، دارای اعتمادبهنفس، دارای ایمان، دارای روحیهی آیندهنگر، دارای روحیهی خدمت [باشند]؛ احتیاج داریم دانشجویی ما این جور بار بیاید. خوب، این را شما میتوانی در محیط علمی، در کلاس درس تأمین کنی. آنچه از استاد انتظار می رود فقط تغذیهی علمی دانشجو نیست، بلکه تقویت روحیهی معنوی او و شخصیت معنوی او هم از استاد متوقع است؛ شما میتوانی در این زمینه اثر بگذارید. سعی کنید دانشجو را پایبند به تعلقات معنوی، تعلقات خانوادگی، تعلقات میهنی بار بیاورید؛ دانشجو را معتقد و مومن به فرهنگ اسلامی بار بیاورید.

«امیدوار»
تربیت کنید!

دانشگاه، باید
فرهنگی باشد!

موتور
جامعه

دانشگاه، موتور پیشرفت کشور است؛ در این هیچ تردیدی نیست. اگر یک ملت عزت میخواد، اگر استقلال میخواد، اگر اقتدار میخواد، اگر ثروت میخواد، باید دانشگاه خود را تقویت کند. خوشبختانه این نکته در ذهنیت مسئولین کشور جا افتاده است؛ همه این را درک کرده اند که باید به دانشگاه اهمیت بدهند.

89/04/16

70/07/08

اصل اینکه دانشجو حرفش را روشن و صریح و آشکار بزند و دچار سیاسی کاری نشود، چیز مطلوبی است. بدترین اشکال و اشکال وارد بر محیط دانشجویی این است که دانشجو دچار محافظهکاری شود و حرفش را با ملاحظهی موقع و مصلحت خیالی بیان کند؛ نه، دانشجو باید حرفش را صریح بزند. البته در کنار این صراحت در بیان، صداقت در نیت هم باید وجود داشته باشد و در کنار او، سرعت در پذیرش خطا؛ اگر ثابت شد که خطاست، فرق شمای جوان و دانشجو و صادق و پاکیزه دل، با یک آدم سیاسی کار باید در همین باشد؛ حرفتان را صریح بزنید؛ آنچه را که میزنید، از دل بزنید؛ و اگر چنانچه معلوم شد که اشتباه است، سریع پس بگیرید؛ راحت. این، به نظر من یکی از بهترین شاخصه های دانشجویی است.

و اما
محافظه کاری!

85/07/25

یک نکته «عمق بخشدین به معرفت دینی» در بین دانشجویان است. بر روی این هم من اصرار دارم و بارها هم این گفته شده؛ منتها بدنه دانشجویی، بدنه متبدلی است و به شما هم باید عرض بکنیم. کافی نیست که ما از لحاظ عاطفی و احساسی، به دین و مظاهر دینی علاقه ای داشته باشیم یا علاقه ای نشان بدهیم. یک وقت هم که وقت استفاده ای از تعلیم و معرفت دینی است، بهائیم و نتوانیم وظیفه مان را تشخیص بدهیم یا از آن ایمان، پشتوانه ای برای عمل پیدا کنیم؛ این کافی نیست. باید کار معرفتی عمیق انجام بگیرد.

عمق دینی

خاموش کن فرهنگ بی فرهنگ را...

به قلم فاطمه حورا عظیمی

ورودی ۹۸ برق

فرض کنید در خانواده ای اهل یکی از شهرهای کردنشین کشور متولد شده اید که آداب و رسوم و فرهنگ خاص خود را دارید؛ برای مثال در فرهنگ شما، همه مردم از زن و مرد، مدل خاصی لباس می پوشند یا با گویش خاص خود سخن می گویند و عقاید مخصوص به خود را دارند. در همسایگی شما خانواده ای زندگی می کنند که اصالتا از قومیت دیگری هستند و آداب و رسوم و فرهنگ متفاوتی دارند. خواهر کوچک تر شما در رفت و آمد و نشست و برخاست با خانواده همسایه، با فرهنگ آنان بسیار خو گرفته است و تلاش می کند تا حد امکان خود را شبیه آنان نماید؛ برای مثال مانند آنان سخن بگوید و معیار ارزش گذاری هایش متفاوت شود. حال شما چه می کنید؟ برخورد شما با این تغییرات او چگونه است؟

شما احتمالا تلاش خواهید کرد با او صحبت کرده، برایش از آداب و رسوم خود بگویید و او را با فرهنگ مرسوم خود بیش تر آشنا کنید تا بتواند به درستی

در عمل بخش های مختلف می بینیم متفاوت است. دانشگاه هم به عنوان یکی از ارگان های اثرگذار کشور از این مقوله مستثنا نبوده و البته به عنوان نهادی که وظیفه تربیت نیروی انسانی را برعهده دارد، نقش پررنگ تری را ایفا می کند.

اما به راستی، فرهنگ حاکم بر دانشگاه و اجزای مختلف آن، تا چه میزان به فرهنگ اصیل اسلامی نزدیک است یا تلاش می کند که به آن نزدیک شود؟ اگر بخواهیم بر مبنای سنجه مسئولین قضاوت کنیم، که همواره هم داعیه دار تحقق فرهنگ اسلامی در دانشگاه هستند، باید درصد آن را بالا بدانیم؛ در آن صورت این سوال مطرح می شود که با کدام معیار و براساس کدام اصل از فرامین اسلام، رقص در حیاط دانشگاه و برگزاری اردوهای مختلط، توجیه می شود؟

و اگر نه، باید به این سوال پاسخ داد که به راستی در نظام آموزش عالی کدام کشور دنیا، بسترهای لازم برای آموزش ضد فرهنگ ها و ضد ارزش ها فراهم می شود؟

با همه این گفته ها به هرحال یادمان باشد فرهنگ مقوله ای تقلیدی نیست! بهتر است تکلیف مان را حداقل با خودمان روشن کنیم که بر کدامین مدار گام برمی داریم و پای کدامین سفره می نشینیم؟ با هر معیار اخلاقی و فرهنگی ای هم که بسنجیم، نمک انقلاب را خوردن و نمک دان را شکستن روا نیست.

ببیند. ضمن این که اصلا تضمینی وجود ندارد که او با این تقلید کورکورانه از یک فرهنگ متفاوت، بتواند شبیه آن ها بشود و احتمالا داستان شان نهایتا مصداق بارز مثل معروف «از این جا رانده و از آن جا مانده» خواهد شد. یعنی شبیه کلاغی که می خواست راه رفتن طاووس بیاموزد، نهایتا راه رفتن خود را نیز از یاد خواهد برد!

فرهنگ مقوله ای تقلیدی نیست! بهتر است تکلیف مان را حداقل با خودمان روشن کنیم که بر کدامین مدار گام برمی داریم و پای کدامین سفره می نشینیم؟



این مثالی ساده از شرح حال این روزه های فرهنگ در کشور ماست؛ اگرچه که در فرودین ماه سال ۵۸ و با رای ۹۸ درصد مردم ایران، نظام جمهوری اسلامی به عنوان نظام حاکمیتی کل کشور انتخاب شد و مردم تصمیم گرفتند که اصول و مبانی اسلامی نه صرفا در مدل حکومت و برقراری عدالت و آزادی، که در فرهنگ و سبک زندگی آنان جاری شود، اما از حرف تا عمل گویا فاصله طولانی ای وجود دارد و آن چه

گرایش کنترل

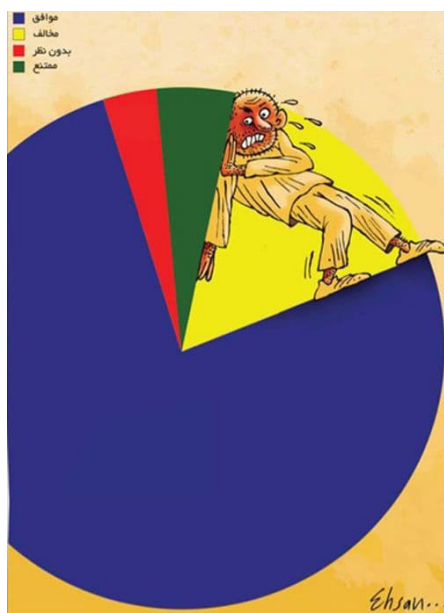
به قلم محمد جلیوند

ورودی ۹۸ مهندسی مکانیک



دچار مشکل شده‌اند - و نه برای دانشجو راضی‌کننده. ایرادی که در اولین نظر به این صحبت وارد می‌شود این است که اگر سوالات آن قدر ریز شوند، روند بسیار طولانی می‌گردد. در پاسخ می‌گوییم که در نهایت می‌شود بیست تا سی سوال؛ استاندارد که در تمامی دانشگاه‌های مطرح وجود دارد؛ با توجه به جزئی‌تر شدن آن‌ها، پاسخگویی نیز راحت‌تر از گذشته خواهد بود.

دومین معضل عدم مشاهده تأثیر این نظرسنجی است. حال یا واقعاً اتفاق خاصی نمی‌افتد یا ما از آن مطلع نمی‌شویم. اگر اولی است که هیچ؛ اما اگر دومی باشد نشان می‌دهد آموزش دانشگاه نیاز جدی به تحول در بخش رسانه‌ای خود دارد. انتظار نمی‌رود که جزئیات تحولات ناشی از نظرسنجی منتشر شود، اما حداقل یک گزارش به دانشجویان می‌تواند بسیار مفید باشد.



سومین معضل در واقع نبود یک گزینه است که توسط تعدادی از دانشگاه‌های جهان در اختیار اساتید قرار داده می‌شود؛ بدین صورت که آن‌ها علاوه بر سوالات اصلی می‌توانند چند سوال از بانک سوال انتخاب کرده و در نظر سنجی مخصوص خود قرار دهند. با نگاه به وضعیت فعلی ارزشیابی این مورد قله‌ای است که دستیابی به آن به زودی انتظار نمی‌رود، اما عدم استفاده از نظرات اساتید در طراحی نظرسنجی به راحتی می‌تواند آن را برای استفاده‌ی وی کم‌بازده کند.

در پایان خوب است یادآوری شود که یک نظام ارزشیابی خوب و کارآمد، ضمن حفظ پویایی امر آموزش و حرکت رو به جلوی آن می‌تواند فرصت خوبی برای اظهار نظر دانشجویان و بازخورد گرفتن اساتید از یک ترم تلاش خود باشد؛ فرصتی که اکنون به آسانی از دست می‌رود.

پنج ساله در رشته‌ی محل تحصیل خود، دارای سواد کافی باشند؛ بالطبع در این دوره، که معمولاً به آن دوره‌ی کارشناسی می‌گویند، مهم‌ترین چالش پیش رو یادگیری و انتقال صحیح مفاهیم است.

برای برقراری یک روند پویا در ارائه‌ی خدمات آموزشی و بهبود یا اصلاح روندها، ساده‌ترین راهکار ارزیابی کیفیت این خدمات با استفاده از داده‌های بدست آمده از افراد خدمات‌گیرنده است؛ خلاصه‌اش این می‌شود که خود دانشجویان در رابطه با خدمات آموزشی نظر دهند. این سیستم ارزیابی سال‌هاست که در دانشگاه‌های جهان و ایضاً ایران اجرا می‌شود. ذی‌نفع بودن دانشجو در کیفیت آموزش و نیز روحیه‌ی انتقادی موجود در دانشجو، می‌تواند بسیار کارآمد باشد و دید جامعی از وضعیت کنونی سیستم ارائه دهد. البته این روش همراه با معایب جدی از جمله امکان وجود نظرات مغرضانه است؛ معایبی که به حداقل رساندن آن، زحمت مسئولین امر را می‌طلبد.

تا اینجا هرچه گفتیم، بایدهایی بودند که از ابتدا روشن و واضح می‌نمودند؛ بایدهایی که دانشگاه‌های برتر جهان سعی در نزدیک کردن خود به آن‌ها دارند. به تقلید از سیر حرکت جهان به این سو، مثل همیشه، دانشگاه‌های ایران هم شروع به ایجاد نظامی برای ارزشیابی اساتید توسط دانشجویان کردند. در همین راستا دانشگاه شریف هم که غالباً در این مدل تقلیدها جلوتر از دیگر دانشگاه‌هاست، نظام ارزشیابی یا همان نظرسنجی را دایر کرده. این نظرسنجی که در پایان هر ترم و پیش از امتحانات پایانی برگزار می‌شود، غالباً در ذهن دانشجویان یک اقدام نمایشی یا کم‌بازده تلقی می‌گردد. اما چرا؟

اولین معضل ما خود سوالات نظرسنجی است؛ در ابتدا گفتیم که برای کنترل یک سیستم نیاز به اطلاعات دقیق داریم؛ خب برای یافتن «داده‌ی دقیق» باید «سوال دقیق» پرسید. بسیاری نکات در امر آموزش وجود دارد که اصلاً از آن‌ها سوالی پرسیده نمی‌شود یا اگر هم سوالی پرسیده شود، یک سوال کاملاً گرد و کلی است که هیچ جزئیاتی را نه برای استاد و نه برای آموزش دانشکده‌ها روشن نمی‌کند. مثلاً در نظرسنجی از کیفیت ارائه‌ی مطالب توسط استاد سوال می‌شود؛ در حالی که این کیفیت تابع عواملی چون تسلط استاد، قدرت بیان وی، راحتی دانشجویان در پرسش سوالات و ... است؛ وقتی چند مسئله تنها در قالب یک سوال پرسیده می‌شود، دانشجو نمی‌تواند به راحتی به آن پاسخ دهد و باید مدام در ذهنش از فعالیت‌های استاد برآیندگیری کند که نه این داده‌ها برای اصلاح روند تدریس استاد قابل استفاده است - چراکه اصلاً معلوم نمی‌شود دانشجویان دقیقاً با کدام قسمت

اگر یک دستگاه صنعتی بخواهد درست کار کند، باید کاملاً کنترل‌پذیر باشد و کاربر آن بتواند در هر لحظه، فعالیتش را به نحوی سامان بخشد که به سمت تحقق هدفی خاص حرکت کند. خب این کنترل‌پذیری چگونه محقق می‌شود؟ یکی از ارکان اصلی کنترل سیستم‌ها، دریافت داده‌های دقیق لحظه به لحظه‌ی آن‌ها است؛ اصولاً اگر ما داده‌ی صحیح و دقیق در دست نداشته باشیم، هر چه بهتر عمل کنیم بیشتر از مقصد خود دور خواهیم شد. از این رو در سیستم‌های کنترلی غالباً ابزارهایی با دقت‌های بسیار بالا استفاده می‌شود تا تصویری شفاف‌تر از «حالت فعلی» سیستم را در اختیار تصمیم‌گیران قرار دهد. از طرفی این اطلاعات باید به‌روز نیز باشند وگرنه عملاً ارزشی نخواهند داشت. اساساً دانشگاه هم یک سیستم است؛ سیستمی اجتماعی که در هر کدام از مقاطع مختلف خود وظایف خاصی را برعهده دارد؛ سیستمی که باید توسط مسئولینش کنترل شود. حال شما در نظر بگیرید که اختلالی به وجود آمده باشد؛ کنترل‌کنندگان این سیستم عریض و طویل با هزاران دانشجو و ده‌ها نهاد چگونه باید به وجود یا عدم وجود این اختلال پی ببرند؟ چگونه باید کیفیت آموزش ارائه شده را تضمین کنند؟ چگونه باید کج‌روی‌های احتمالی را تشخیص دهند؟ اگر قرار باشد یک سیستم آموزشی مدیریت شده و سرپا نگه داشته شود، باید به این پرسش‌ها و چندین پرسش دیگر پاسخ داد.

اولین معضل ما خود سوالات نظرسنجی است؛ در ابتدا گفتیم که برای کنترل یک سیستم نیاز به اطلاعات دقیق داریم؛ خب برای یافتن «داده‌ی دقیق» باید «سوال دقیق» پرسید.



این پرسش یک مسئله بنیادی است که در ابعاد مختلف باید آن را پاسخ داد. اکنون قصد پرداختن به تمام آن را نداریم؛ البته توانایی آن را هم نداریم. عمده‌ی سخن ما در حوزه‌ی آموزش آکادمیک است. حوزه‌ای که شاید بتوان آن را مهمترین مأموریت دانشگاه برای دوره‌ی کارشناسی دانست. دانشگاه در اولین گام باید بتواند عده‌ای دانش‌آموز که دوازده سال تحت تعلیمات مقدماتی قرار داشته‌اند را به نحوی آموزش دهد که بعد از طی دوره‌ای چهار یا

یک پیشنهاد فضایی پشت دیوار انتقاد

به دنبال راهکارهایی برای ساخت دانشگاه آدم فضایی؟/آدم زمینی؟

به قلم زهرا ملکی

فارغ التحصیل برق

«به نام محبوب‌ترین»

مثل معروفی هست که می‌گوید «دیوار حاشا همیشه بلند است.» با چنین شروعی شاید فکر کنید با متنی سیاسی و نقادانه طرف هستید یا نویسندگی عصبانی و معترض که شما را به اعتراض و جنبش دعوت می‌کند. راستش را بخواهید هرچه گشتم ضرب‌المثل درخوری برای عرایض نیافتم و دست به دامن این ضرب‌المثل شدم تا با تغییر کلمات بگویم: «دیوار انتقاد همیشه بلند است!!»

زمانی که تصمیم گرفتم درباره‌ی موضوع حاضر(?) دست به قلم شوم مثل تمام متن‌های اعتراضی یا خیزشی به فکر تحت تاثیر قرار دادن شما خواننده‌ی گرامی بودم! فکر می‌کردم چطور می‌توان با کلمات کاری کرد تا پیوند های سیناپسی مگر شما تحریک‌شده و منجر به افزایش مقدار دوپامین شوند تا با هوشیاری بیشتری دغدغه‌ام را بفهمید، ملاتونین را کاهش دهند تا از شدت دغدغه‌مندی خواب از چشمان‌تان برود و اندورفین را مهار کنند تا درد ملت و کشور و جامعه ساحت وجودی شما را دردمند کند... اما خب! ناگاه صبحه‌ای آمد که «بیرون ز تو نیست آنچه در عالم هست» و چنین شد که متذکر شدم به اصول آزادی و رشد فکر و عقیده و نکوهش خوراندن تفکر شخصی. بنابراین بدین وسیله شما را به یک سفر فضایی دعوت می‌کنم!

متن زیر را بخوانید، سپس چشمان خود را ببندید و سعی کنید خود را در موقعیت یاد شده قرار دهید؛ عمیق و منظم نفس بکشید؛ سپس به سوالات مطرح شده خوب فکر کنید و پاسخ

هایتان را روی کاغذ یادداشت کنید:

* * تصور(تخیل) کنید به دلیل شیوع کرونا سفر به همه‌ی کشور ها ممنوع شده‌است. تنها راه موجود سفر به سیاره‌ای تازه کشف‌شده خارج از منظومه‌ی شمسی است. همه چیز برای سفر به آن سیاره عالی به نظر می‌رسد الا موجوداتی که روی آن زندگی می‌کنند. شما که حسابی از شرایط قرنطینه خسته شده‌اید تصمیم می‌گیرید این ریسک را بپذیرید و سفر کنید! بار و بندیل را جمع می‌کنید و پس از سفری طولانی با فضاییما به سیاره می‌رسید. هنوز همه چیزعالی به نظر می‌رسد؛ غیر از ظاهر عجیب و غریب و قیافه‌های نه‌چندان دوست‌داشتنی بقیه‌ی روال‌های رفتاری کمابیش شبیه زمین است! البته بسیار پیشرفته‌تر. یک نفر به سرعت از جلوی‌تان رد می‌شود. مسیر حرکتش را دنبال می‌کنید انگار وارد یک کلاس درس شده‌است. به کلاس می‌رسید، کلاسی کنار خیابان! کمی عجیب است... به داخل سرک می‌کشید، همه با لباس‌های عجیب‌وغریب‌شان در حال سر تکان دادن به استاد و چیزی شبیه جزوه‌برداری هستند. طرف دیگر دوباره افراد دیگری در حال دویدن به سمت کلاس‌های دیگری هستند. عده‌ای به صورت فرد فرد کوهی از کتاب‌های مختلف را می‌خوانند، و تند تند چیزهایی یادداشت می‌کنند. نزدیک مردی با لباس‌های بلند و کلاهی عجیب می‌شوید. سلام می‌کنید و می‌پرسید: «چطور می‌توانم به هتل بروم؟» مرد حتی سرش را هم بلند نمی‌کند! بارها و بارها این کار را تکرار می‌کنید و بدون نتیجه خسته و نا امید گوشه‌ای می‌نشینید. آدم فضایی‌ها کلمه‌ای با هم حرف نمی‌زنند، نمی‌خندند، چیزی نمی‌خورند. کل

شهر فقط کلاس است و استادهایی اخمو و سخت‌گیر و افرادی که بدون لحظه‌ای اتلاف وقت درس می‌خوانند! بعد از گذشت دقایقی صدای دعوا شما را غافل‌گیر می‌کند. یک آدم فضایی به دلیل سرک کشیدن در جزوه‌ی دیگری حسابی کتک می‌خورد و یکی دیگر را به جرم دزدیدن کتاب جبه‌دار هم‌اتاقی‌اش، آن هم فقط برای دقایقی، لو می‌دهد تا در کتک‌خوردن تنها نباشد! هیچ کس به دادش نمی‌رسد! یاد دانشگاه خودتان می‌افتید و با خود زمزمه می‌کنید: صدها رحمت...! گویی اینجا دانشگاهی به وسعت یک سیاره است! دانشگاهی که کاری جز درس خواندن نمی‌کنند و نمی‌دانید آخر یک اتاق بدون استاد اخمو برای استراحت کردن پیدا می‌کنید یا نه. به امیدی خیابان‌های دانشگاه را گز می‌کنید. به صحنه‌ای وحشتناک برمی‌خورید! لیست‌هایی بر دیوار زده‌اند. گویا اسامی افراد است. نام‌هایی را صدا می‌کنند و آنها را گردن می‌زنند... باورپذیر نیست! ده نفر آخر لیست به دلیل کم شدن نمرات مستحق مرگ شده‌اند. حالا نوبت ده نفر بعدی است. دست و پایشان را قطع می‌کنند. ده نفر بعد... عده‌ای تبعید شده‌اند و عده‌ای بی آبرو! فکری در ذهنتان نقش می‌بندد: اینجا شکنجه‌گاه است یا دانشگاه؟

- * از احساس‌تان از زندگی کنار آدم فضایی‌ها بنویسید.
- * به نظر شما خوبی‌ها و بدی‌های دانشگاه آدم فضایی‌ها چیست؟
- * در انتخاب بین دوگانه‌ی پیشرفت و زندگی فضایی کدام را انتخاب می‌کنید؟
- * کدام جنبه‌های انسانی را بین آدم فضایی‌ها نمی‌بینید؟

ادامه دارد...



زنده باد بیخبری

چند کلمه در باب فواید بی‌خبری

به قلم امیرحسین مشکانی

ورودی ۹۷ مهندسی مکانیک



خبر را در اعصار گذشته اگر می‌خواستیم ترجمه کنیم، با «آگاهی» به‌شدت درهم تنیده بود. در عصر مدرن و پسامدرن اما این مفهوم نیز مانند سایر مفاهیم دچار استحاله معنایی شده است. اما به راستی مگر چه اتفاقی افتاده است که این‌گونه بنیادی‌ترین مفاهیم تحت تاثیر قرار گرفته‌اند؟

خبر را زمانی که این چنین معنا کردیم، اینگونه می‌پنداشتیم که چون ما چیز زیادی از اطراف و جهان‌مان نمی‌دانیم پس هر چه بیشتر با خبر شویم، آگاهی ما افزایش می‌یابد و بهتر و بیشتر و آزادانه‌تر می‌توانیم در مورد مقولات اطراف‌مان بیندیشیم و نتیجه بگیریم.

حال اما از قضا سرکه انگبین صفرافزوده‌است. «خبر» که روزگاری بشر می‌اندیشید می‌تواند او را به آزادی و آگاهی رهنمون کند، امروز اگر نیک بنگریم آفت اختیار بشری شده و اگر زمانی فکر می‌کردیم با داشتن اخبار بیشتر می‌توانیم بهتر فکر کنیم، امروزه امپراتوری‌های رسانه‌ای که بر دنیا سیطره پیدا کردند با بمباران خبری ما را نه تنها از شک در صدق که از تحلیل خبر نیز در نظر خودمان بی‌نیاز می‌کنند که این بی‌نیازی خود اظهار نیاز به آنهاست. امروزه معیار دیده شدن اخبار و پخش آنها صدق نیست. اصلاً صدق در نظام فکری این سلطه‌جویان جز به عنوان وسیله برای جلب اعتماد عوام، اصالت ندارد. آنچه برای آنها مهم است منفعت است. منفعت صاحبان قدرت و سرمایه که این نوین‌ترین برده داری و این شیک‌ترین نوع استحمار را راه اندازی کردند.

آنچه مصیبت وارده بر انسان امروز را از مصیبت دوران برده‌داری دردناک‌تر می‌کند این است که جز عده‌ای معدود، سائرین در حالی که احساس آزادی و اختیار کامل دارند با بندهایی نامرئی بسته شده‌اند. (راقم این سطور ادعای آزادی از این بندها و حضور در آن اقلیت را ندارد، تمنایش را بله)

کار تا جایی پیش رفته که مفاهیمی مثل نیت و خواست فردی از معنا تهی شده‌اند. نظام اولویت بندی افراد را به ندرت خودشان می‌چینند و این رسانه‌ها هستند که مشخص می‌کنند مثلاً دختر آبی استادیوم مهم است یا فلان دختر در بلوچستان که به دنبال آب در هودج‌ها می‌گردد؟ و هزاران مسئله از این دست

در واقع انقلاب، این شجره طیبه پیش از آن که در عالم هیاهوها و اخبار پیدا شود، جایی در درون انقلابیون و ذیل «ذکر» رقم خورد و این گونه بود که آنها نه تنها تحت تاثیر اخبار قرار نگرفتند بلکه اخبار و رسانه‌ها را به دنبال خود کشاندند و به قول آسید مرتضی آوینی زمین را به سرنوشت محتوم خویش هدایت کردند که مستضعفین وارث زمین شوند.

حال ما امروز بعد از گذشت چهار دهه از این باشکوه‌ترین حرکت قرن، در حال به بندکشی‌شدن توسط این شیک‌ترین برده‌داران هستیم. شاهد آن که دختر آبی و فلان گزارشگر و دهها مسئله دیگر مسئله اول روز می‌شوند. (موضع من در اینجا به حق بودن یا نبودن این مسائل نیست و ایضا مطلعم که اشتباهات برخی مدیران می‌تواند مسائلی پیش پا افتاده را به یک مسئله حاد ملی تبدیل کند) در این شرایط حتی برخی مطالبات صحیح مردم نیز توسط رسانه‌های زنجیره‌ای و گروه‌های سیاسی دستمال شده و بهانه دعوای زرگری‌شان می‌شود.

اگر روزگاری باندهای سیاسی با بایکوت اخبار و خفقان جلوی بیداری مردم را می‌گرفتند، امروز با ریختن انبوهی از اخبار درهم و برهم این امر



را پیش می‌برند.

هرچند این روزها قلمرو این امپراتوری رسانه‌ای در کشور ما نیز روز به روز و شدیداً در حال گسترش است، باید اذعان کرد اگر نبود شجره طیبه‌ای که اخبار را به دنبال خود بکشاند و تا مدتها تحت تاثیر قرار دهد، الان ما دهه‌ها بود که زیر یوغ این امپراتوری بودیم و از این عدم اختیار خود خوشحال. امروز نیز اگر بخواهیم این قلمرو را به عقب برانیم چاره‌ای جز این نداریم که به اخبار پشت کنیم و آزادی ولو نسبی از آنها پیدا کنیم تا بتوانیم خارج از سیطره اخبار «عمل» ای را رقم زده، اخبار را به دنبال خود بکشانیم. بدیهی است مقصود عدم سنجش جوانب مختلف کار نیست. البته رهایی از بند چنین سیطره سنگینی کار ساده‌ای نیست و عزمی پولادین می‌طلبد اما به پس گرفتن اختیار، این ممیزه انسان از سایر موجودات، می‌صرفد.....

با پیشروی این امپراتوری‌های رسانه‌ای اختیار انسان به کلی از دست او خارج شده و به دست کسانی سپرده می‌شود که صاحبان این سرمایه‌ها هستند. بعد از آن این الیگارش‌ی از ابنای بشر در جهت بهره‌کشی هرچه بیشتر جسمی و ذهنی استفاده می‌کند درست همانند اربابی که اختیار برده‌اش را دارد؛ البته نکته بد قضیه اینجاست که برده نمی‌داند که برده است و در خیال خود آزاد است حال عده‌ای ممکن است اینجا ایراد کنند که این چه عیبی دارد او احساس آزادی می‌کند؟ پاسخ را باید در اصالت آرمان آزادی، و نه حس آزاد بودن به مثابه یک افیون، جستجو کرد.

بگذریم با همه‌گیری این رسانه‌ها در واقع دیگر بشر تصمیم‌گیر نخواهد بود، هرچند سر و صدای دموکراسی گوش فلک را کر کند.

آنچه مصیبت وارده بر انسان امروز را از مصیبت دوران برده‌داری دردناک‌تر می‌کند این است که جز عده‌ای معدود، سائرین در حالی که احساس آزادی و اختیار کامل دارند با بندهایی نامرئی بسته شده‌اند.



اگر روزگاری باندهای سیاسی با بایکوت اخبار و خفقان جلوی بیداری مردم را می‌گرفتند، امروز با ریختن انبوهی از اخبار درهم و برهم این امر را پیش می‌برند.

در واقع این مدل برده داری نوین ذیل کلید واژه‌ای به نام «غفلت» تعریف می‌شود. غفلتی که این قدر تمیز از آب درآمده که فرد می‌پندارد آگاه است. غفلت همان کلید واژه‌ای است که ذیل آن سرگرمی صورت می‌گیرد (اگر عمری بود در آینده بیشتر در این باب خواهم نوشت) در مقابل این کلید واژه در ادبیات دینی ما «ذکر» وجود دارد که مدام توصیه به تامل درونی روزانه به انسان می‌کند.

از چنددهه پیش، امپراتوری‌های رسانه‌ای جهان در حال گستراندن قلمرو خویش بودند. در همین اثنا پدیده‌ای به نام انقلاب اسلامی رقم خورد. انقلاب اسلامی اگر نیک بنگریم پدیده‌ای است که خارج از هیاهوهای خبری و نگاه‌های تکنیکی که امپراتوری‌های رسانه‌ای جهان در حال اشاعه آن بودند، شکل گرفت؛ چه آن که کارشناسان تکنیکی امر، چند ماه قبل از انقلاب، دوام حکومت پهلوی را پیش‌بینی می‌کردند.



دانشگاه باید برای ملت باشد، برای
خودمان باشد. دانشگاهی که قرار است
در خدمت آمریکا باشد، اگر نباشد بهتر
است. دانشگاه را اسلامی‌اش کنید، برای
این کار کمک کنید نه این‌که بنشینید
یک‌جا و حرف بزنید. اگر دانشگاه فاسد
شود، یک‌کشور فاسد می‌شود

امام خمینی(ره)